شهرآرا

SHAHRARANEWS.IR

۴شنبه

سال شانزدهم
۱۷ اردیبهشت ۱۴۰۴
۹ ذی‌القعده ۱۴۴۶
شماره ۴۴۸۴

Mashhadchehreh.ir
Photoshahr.ir

سایت شهرآرا نیوز را با اسکن این کد دنبال کنید

میثاق‌نامه اخلاق حرفه‌ای

روزنامه فرهنگی- اجتماعی- اطلاع‌رسانی
صاحب امتیاز شهرداری مشهد
مدیرمسئول سید میثم موسوی‌مهر
سردبیر سید سجاد طلوع هاشمی
نشانی: خیابان کوهسنگی ابتدای کوهسنگی ۱۵
دفتر مرکزی ۰۵۱-۳۷۲۸۸۸۸۱-۵
نمابر ۰۵۱-۳۸۴۹۰۳۸۴
روابط عمومی ۰۵۱-۳۸۴۸۳۷۵۲
شماره پیامک ۳۰۰۰۷۲۸۹

دمای هوای مشهد

رطوبت هوا	۲۰ %	۱۸ ↓	۳۶ ↑
صبح	۳۰	ظهر	۳۲
عصر	۳۱	شب	۲۵

اوقات شرعی مشهد

اذان ظهر	۱۱:۲۷:۰۹	نیمه شب شرعی	۲۲:۴۱:۰۳
غروب آفتاب	۱۸:۲۴:۲۶	اذان صبح فردا	۰۲:۵۶:۱۹
اذان مغرب	۱۸:۴۴:۱۲	طلوع آفتاب فردا	۰۴:۳۲:۵۲

طرح روز

طرح: عارفه معین‌الدینی

یکی از القاب مبارک حضرت علی بن موسی الرضا(ع)، سراجا... است. مرحوم ابن شهر آشوب در جلد دوم صفحه ۲۵۳ کتاب «المناقب» به این لقب اشاره کرده است. سراج چراغی است که در شب نورافشانی می‌کند. یکی دیگر از معانی سراج، زینت و زیبایی است.

اول شخص

راوی عشق و عرفان

درباره محمود فرشچیان که خالق دو اثر مشهور «ضامن آهو» است

مریم شیعه | دلش راضی به جراحی نیست. از اینکه قلبش را به تیغ جراحان بسپارد، وحشت دارد. از ایران راهی امریکا می‌شود تا شاید تشخیص و درمان متفاوت‌تری را بشنود، اما حرف آن‌ها هم، حرف پزشکان ایرانی است. او باید جراحی شود. هر روز با آزمایش‌های بیشتری سروکار دارد که هیچ‌کدام هم نتیجه دل‌خواهش را ندارند. خسته است وکلافه. هر روزش با اضطراب می‌گذرد. یکی از همان روزها وقتی به هتل می‌رسد، لبه تخت می‌نشیند و به ایران فکر می‌کند. به اینکه اگر الان آنجا بود، دوست داشت چه‌کار کند. بعد ذهنش راهی مشهد می‌شود و دلش هوای حرم امام رضا(ع) را می‌کند. همان جا زیر لب می‌گوید «آقا کمکم بفرمایین». چند روز بعد، آخرین آزمایش پیش از عمل نتیجه عجیبی را نشان می‌دهد. آزمایش دوباره تکرار می‌شود. پزشکان از او سؤال می‌کنند پیش چه‌کسی خود را معالجه کرده است و محمود مات‌ومبهوت نگاهشان می‌کند. نمی‌فهمد از چه حرف می‌زنند. هرچه بیشتر توضیح می‌دهد، بیشتر باورش نمی‌کنند. بعد هم به او می‌گویند نیازی به عمل ندارد و می‌تواند برود. قلبش سالم است. هیچ نشانه‌ای از بیماری نیست. به هتل برمی‌گردد و شش‌ماه آینده خودش را در اتاق هتل حبس می‌کند. دلش می‌خواهد تابلوی «ضامن آهو» را بکشد. بوم وقلم‌مو و رنگ‌ها را سراسر اتاق پهن می‌کند و شبانه‌روز وقتش را صرف نقاشی می‌کند. باید حال‌وهوای درونش را روی بوم می‌ریخت. باید کاری می‌کرد، چیزی خلق می‌کرد. باید دینش را ادا می‌کرد تا چیزهایی که از سرمی‌گذراند را باور کند.

دیدار با امام هشتم

تابلو تقریبا به پایان رسیده‌است. پنج‌ماه و چند روز از آن ماجراها می‌گذرد و محمود به این فکر می‌کند که کاش چهره مبارک حضرت رضا(ع) را می‌دید. دلش می‌خواست این چهره را نقاشی کند. دوست داشت وقتی ضامن آهو را می‌کشد، روی صورتش رنگ نپاشد. جزئیات چهره حضرت روی بوم معلوم باشد. به ایشان متوسل می‌شود تا شاید خود حضرت راه را نشانش بدهد. شب، وقتی‌که به خواب می‌رود، فردی را می‌بیند که با لحن پدرانه و مهربانانه به او می‌گوید «مرا ببین و بکش». محمود از خواب بیدار می‌شود و چیزی را که دیده است به سختی باور می‌کند. جزئیاتی را که به خاطر می‌آورد، روی بوم پیاده می‌کند و شب بعد باز به حضرت رضا(ع) متوسل می‌شود. دوباره خواب می‌بیند. این‌بار هم صورت حضرت را در خواب می‌بیند. این اتفاق تا سه شب تکرار می‌شود و او هرچه دیده‌است را اجرا می‌کند، با هاله‌ای از نور وتاحدی مبهم. تمام پیچ‌وتاب‌های این شاهکار مینیاتور به سمت حضرت کشیده می‌شود. در چهره بچه آهو، آرامش و خوشحالی توأم است. در حالت نشستن وایستادن حیوانات توی قاب، احترامی است که نشان از ارادت قلبی محمود دارد. بعدها ضریح امام رضا(ع) و امام حسین(ع) را هم طراحی می‌کند. طراحی ضریح امام رضا(ع) که تمام می‌شود، برایش یک تسبیح یاقوت احمر هدیه می‌آورند. محمود طلب دستمزد نکرده بود و این تسبیح حداقل چیزی بود که برایش فرستادند. تسبیح را لای انگشتانش می‌چرخاند و بعد می‌گوید اگر هم تسبیح را بپذیرد، باز آن را توی ضریح حضرت می‌اندازد. سه دهه بعد از نخستین تابلو نقاشی ضامن آهو، شاهکار دیگری با همین نام نقاشی می‌کند. در دومین تابلو، نیم‌رخ حضرت را می‌کشد و تابلو را به موزه آستان قدس تقدیم می‌کند.

ترکیب اصالت و نوآوری

زندگی محمود فرشچیان با ارادت خالصانه به امام هشتم گره خورده است. او امروز ۹۵ سال دارد و نمادی از هنر وتاریخ ایران است.

نمایشگاه‌هایش هنوز هم در شهرهایی همچون پاریس، نیویورک، شیکاگو و توکیو برپا می‌شود و آثارش به موزه‌های سراسر دنیا راه می‌یابد. نشان افتخار جهادگر عرصه فرهنگ و هنر ایران را دارد. در مصاحبه‌ای قدیمی می‌گوید برای دست معیوبش هم از امام هشتم شفا گرفته است. از همان دوره کودکی و زمانی که به نقاشی علاقه نشان می‌دهد، حاج غلامرضا، پدرش او را تشویق می‌کند. حاج غلامرضا حجره‌ای قدیمی در بازار اصفهان دارد و فرش می‌فروشد. وقتی محمود درسش را در مدرسه هنرهای زیبای اصفهان تمام می‌کند، راهی اروپا می‌شود و بعد از گذراندن تحصیلات تکمیلی به ایران باز می‌گردد. در بیست‌وشش سالگی با نیاد خت قوانی ازدواج می‌کند و ماحصل زندگی‌شان سه فرزند می‌شود. اکنون محمود در نیوجرسی آمریکا ساکن است و هرازگاهی به ایران سفر می‌کند. نقاشی‌های او آمیزه‌ای از اصالت و نوآوری است. رسالت و ارزشی دارد که در کارکمتر هنرمندی یافت می‌شود. راز و رمزهای درونی‌اش، با خطوط روان و ظریف و مدور بیرون ریخته می‌شوند و مجموع همه این‌هاست که از او «حکیم نقش» را می‌سازد.

تصویری از تابلو «ضامن آهو» اثر استاد فرشچیان

امام رضا(ع):
آنکه کار را از راهش بجوید نمی‌لغزد و اگر هم بلغزد راه چاره دارد.
بحارالأنوار: ۷۸ / ۳۵۶ / ۱۰

قاب طلا

ما و یه عالمه کبوتر

حمید سلطان‌آبادیان
عکاس و نویسنده

عکس: آرزو صادقی

تابستان سال ۱۳۶۳ بود که بابا اولین ماشینش را خرید. تصویرهای آن روز هنوز در خاطرم هست. در حیاط خانه را که بازکردم بابا با آن سبیل‌های مرتب و ریش کم‌پشتش، با آن پیراهن چهارخانه قرمز و شلوارِ پارچه‌ای پاچه‌گشادش، با آن لبخند نیمه‌کاره و مهربان همیشگی‌اش، سرخوشانه و مغرور تکیه داده بود به یک پیکان آبی رنگ. خوب یادم هست که با صدای جیغ من بود که بابک و مامان هم دوان دوان آمدند دم در حیاط و با دیدن پیکان آبی، آن هم آبی آسمانی، درست رنگ آسمان تابستان همان سال، مامان چقدر ذوق کرد و همه باهم چقدر خندیدم.

آن روزها هر موقع که به بابا می‌گفتیم ما را به سفر ببرد، دستی به سرِ ما می‌کشید و می‌گفت: هر وقت ماشین خریدم، سفرم می برمتان و حالا که ماشین را خریده بود، ما آن پیکان آبی را شکل سفر می دیدیم. حتی وقتی برای اولین بار سوار ماشین بابا شدم و بوی نویی آن به مشامم خورد، ذوق زده گفتم: چقدر این ماشین بوی سفر میده بابا جون و خنده بابا خبر از این می داد که سفری در راه است. دیگر بهانه ای برای نرفتن نبود.

ما دلمان دریا می خواست. تا آن زمان به شمال نرفته بودیم. ذوق دیدن ساحل و دریا و جنگل را داشتیم، اما بابا فکر دیگری توی سرش بود. می‌گفت: باشه، باشه، میریم لب دریا، اما قبلش باید بریم یک جای خوب دیگه. مامان می دانست که اول قرار است کجا برویم. به نظر می رسید بابا و مامان، مدت ها قبل نقشه این سفر و این مقصد را کشیده بودند. هرچه ما می‌گفتیم که اول کجا می خوایم بریم؟ پاسخشان خنده بود.

– صبر داشته باشید بچه ها، چقدر عجله دارید! داریم میریم جایی که می دونم شما هم خیلی خوشتون میاد. یک جایی که زمین و آسمونش پر ازکبوتره.

و من و بابک به هم نگاه می‌کردیم و ذوق زده می‌گفتیم: واااای، یک عالمه کبوتر!

دومین روز سفر همچنان توی فکر دریا و جنگل و آسمانی پر ازکبوتر بودیم که روی صندلی عقب، خوابمان برد. راه طولانی بود و خوابیدن توی ماشین کیف می داد. صدای بابا بود که بیدارمان کرد.

– بچه ها، بلند شید که رسیدیم. بابک هنوز خوابش می آمد. من ذوق زده سراغ کبوتر ها راگرفتم. مامان با دست روبه رو را نشان می داد. انتهای خیابان یک گنبد طلایی زیر نور خورشید می درخشید. روی گنبد پر ازکبوتر بود.

– واااای خدای من، چقدر قشنگه. بابا پیکان آبی اش را زیر سایه یک درخت چنار گذاشت.

– بچه ها، اینجا شهر مشهده، اینم حرم آقا امام رضاست(ع). همونجایی که باید اول می اومدیم.

من و بابک ذوق زده بودیم. تازه فهمیدم چرا اول از همه اینجا آمده ایم. وقتی پاکت گندم را از بابا گرفتیم و دویدیم داخل حرم، یک عالمه کبوتر از روی زمین به آسمان پریدند. وقتی بابک یک مشت گندم را روی زمین پاشید، همه کبوترها دوباره برگشتند. آنجا فاصله زمین تا آسمان خیلی کوتاه بود. اولین عکسی که در سفر گرفتیم توی حرم بود، به بابا گفتم: کاش می شد کبوترا هم توی عکسمون باشن. و بابا خندید و گفت: توی عکسی که ازتون گرفتن پر ازکبوتره باباجون.